



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و شصت و یکم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۳ گنج حضور، بخش اول

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۳

مسجد است آن دل که جسمش ساجد است

یارِ بدِ خَرُوبِ هر جا مسجد است

*خَرُوب: گیاه خَرُوب که بوته‌ای بیابانی و مرتفع و خاردار است و در هر بنایی بروید آن را ویران می‌کند.

آن دلی مسجد و فضای گشوده شده است که جسمش ساجد شده باشد؛ یعنی من ذهنی‌اش در کار او دخالت نمی‌کند و نمی‌تواند یک چیز ذهنی را به مرکزش هل بدهد. اما یار بد یعنی من ذهنی خودمان یا من ذهنی دیگران هر مسجدی را خراب می‌کند، اگر فضای درون انسانی باز شده باشد ممکن است آن را ببندد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۴

یارِ بدِ چون رُست در تو مهرِ او

هین ازو بگریز و کم کن گفت‌وگو

اگر مهرِ یارِ بد، مهرِ من ذهنی خودت و یا من ذهنی دیگری در دل تو رشد کرد، از او بگریز و بحث و گفت‌وگو نکن.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۵

برگن از بیخس، که گر سر برزند

مر تو را و مسجدت را برگند

یارِ بدِ درونی خودت را از ریشه بکن و از آن دوری کن، چیزهای ذهنی و حادث‌ها را مهم ندان و به مرکزت نیاور. اگر هم این یارِ بد یک من ذهنی دیگر است دوستی‌ات را با او قطع کن؛ چراکه اگر سر برزند، وجودت، مسجدت و فضای



گشوده شده درونت را از جا می‌کند. [پس این من ذهنی که ما با خوابیدن در ذهن آن را ساخته‌ایم خروب یعنی بسیار خراب‌کننده است.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۶

عاشقا، خروبِ تو آمد کژی

همچو طفلان سوی کژ چون می‌غژی؟

*می‌غژی: فعل مضارع از غزیدن، به معنی خزیدن بر شکم مانند حرکت خزندگان و اطفال

ای انسان عاشق، خروبِ تو کژیِ توست؛ وقتی چیزهای ذهنی را به مرکز می‌آوری و از طریق آن‌ها می‌بینی، کژ می‌شوی. چرا مانند کودکان مرتب سوی کژی می‌روی؟ چرا به حادث‌ها توجه می‌کنی؟ چرا فضا را باز نمی‌کنی و به اصل، به بی‌نهایت، به ابدیت، یکتایی و فراوانی خودت توجه نمی‌کنی؟ [همه انسان‌ها که یک هشیاری هستند بالقوه عاشق‌اند و باید عاشق بودن خود را به فعل درآورند.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۸۵۶

گرگِ درنده‌ست نفسِ بد، یقین

چه بهانه می‌نهی بر هر قرین؟

ای انسان، نفسِ بد، من ذهنی تو یقیناً مثل گرگِ درنده‌ای است که هر لحظه تو و دیگران را می‌درد و زیر بار مسئولیت نمی‌رود؛ پس بهانه‌نگیر و همه چیز را گردن دیگران نینداز.

نکته: اگر من به حادث‌ها توجه کنم، قربانی آن‌ها می‌شوم، یعنی خاصیت اصلی آلستم را از دست می‌دهم، دیگران را ملامت می‌کنم و می‌گویم آن‌ها کرده‌اند.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

چون ز زنده مُرده بیرون می کند

نفس زنده سوي مرگی می تند

*می تند: از مصدرِ تنیدن، در این جا یعنی می گراید.

چون خداوند که از جنس زندگی است، هیچ موقع نمی میرد و می خواهد از خودش مُردگی من ذهنی را جدا کند، من ذهنی را طوری برنامه ریزی کرده که دائماً خودکشی می کند.

«بیت هندسی»

نکته ۱: ما به عنوان من ذهنی دائماً به خودمان لطمه می زنیم. هر جا شما خشمگین می شوید، هر جا حسادت و حس برتری می کنید، حتماً به خودتان لطمه می زنید، منتها متوجه نیستید.

نکته ۲: هر خاصیت من ذهنی خراب کننده است. من ذهنی وقتی بعد از ده سالگی ادامه پیدا کند، انسان خودش، خودش را نابود می کند و متوجه نمی شود. این طرح زندگی به این علت است که ما من ذهنی را ادامه ندهیم.

نکته ۳: مقصود زندگی این است که ما را در شب دنیا که در این جسم هستیم به بی نهایت و ابدیت خودش زنده کند، اما ما مقاومت می کنیم و از خاصیت های خداگونه مان که فراوانی، فضاگشایی، رواداشت و جاودانگی است، به سوی مرگ، حادث ها و محدودیت می گریزیم. ما خسیس و تنگ نظر می شویم، نه به خودمان روا می داریم زندگی کنیم، نه به دیگران و اگر ببینیم که دیگران خوب زندگی می کنند به آن ها حسادت می کنیم.

نکته ۴: قصد ما از آمدن به این جهان ساختن من ذهنی، آن را به رخ دیگران کشیدن، مقایسه خود با دیگران و برتر بودن از آن ها نیست. این توهمِ ذهن بوده و بسیار مُخرَب است.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۴۰

من سبب را ننگرم، کآن حادث است

زآن که حادث، حادثی را باعث است

*حادث: تازه پدیدآمده، جدید، نو

من نباید به سبب نگاه کنم، زیرا سبب چیزی ست که ذهنم نشان می دهد، حادث است و جنس اصلی من نیست. اگر به حادث نگاه کنم باعث می شود من به سبب سازی بيفتم؛ چون هر حادثی در ذهن باعث به وجود آمدن حادث دیگری می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۴۱

لطف سابق را نظاره می کنم

هرچه آن حادث، دوپاره می کنم

من این لحظه فضا را باز کرده و لطف سابق، لطف خدا را نظاره می کنم و هرآنچه را که حادث است دوپاره می کنم، یعنی اگر چیزی بخواهد به مرکز م بیاید آن را نصف می کنم و نمی گذارم به مرکز م بیاید.

نکته ۱: اکنون در خودتان بازبینی کنید که آیا چیزهایی که ذهنتان نشان می دهد، شما را به واکنش و هیجاناتی مثل ترس، خشم، مسئله سازی و حسادت و انمی دارد؟ اگر و امی دارد، به این دو بیت عمل نمی کنید. ولی اگر به هرچه که ذهن نشان می دهد اصلاً توجه نمی کنید و فضا را باز می کنید، می بینید که لطف خداوند چیست و حادث برای شما مهم نیست.

نکته ۲: شما اگر حادث را به مرکزتان بیاورید در این صورت خاصیت های عارضی به شما دست خواهد داد که به شما تحمیل می شود.



نکته ۳: بدنتان، هر چیزی که می‌توانید با ذهنتان ببینید و این پنج حس شما که می‌توانید آن‌ها را کشف کنید، همه حادث هستند و قرار نیست ما به حادث‌ها زنده باشیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۰

از حَدَثِ شُستمِ خدایا پوست را

از حوادث تو بشو این دوست را

* حَدَث: مدفوع

خداوندا، من بدن و جسم و پوست خود را از آلودگی و نجاست شستم ولی چرک همانیدگی‌ها و حادث‌ها را تو از روح من بشوی و پاک کن. [ما دردها و عوارض تحمیلی همانیدگی‌ها را نمی‌توانیم با من ذهنی خودمان بشوییم، فقط خداوند با فضاگشایی می‌تواند آن‌ها را بشوید.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۱۳

چشم‌بندِ خلق، جز اسباب نیست

هرکه لرزد بر سبب، زاصحاب نیست

علت این که چشم‌هشیاری انسان بسته شده، چیزی جز سبب‌سازی و آوردن چیزهای ذهنی به مرکزش نیست. هر چیزی را که ذهن نشان بدهد می‌تواند اسباب و علت باشد. هرکس بر این اسباب بلرزد، از یاران خداوند نیست. نکته: عاشقان که حادث‌ها را مهم نمی‌دانند و دائماً با فضاگشایی به زندگی نگاه می‌کنند یاران خداوند هستند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۰۲۴

این که فردا این کنم یا آن کنم

این دلیلِ اختیار است، ای صَنَم



*صَنَم: بت، دلبر و معشوق

ای زیبارو، ای هشیاری، این که می‌گویی فردا این کار را انجام می‌دهم یا آن کار را، همین دلیل این است که تو این لحظه قدرت انتخاب داری.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۰۲۵

وآن پشیمانی که خوردی زآن بدی

زاختیارِ خویش گشتی مُهتَدی

*مُهتَدی: هدایت‌شونده

علت پشیمانی تو از کار بدی که انجام دادی این است که تو آن لحظه می‌توانستی انتخاب کنی و آن کار را انجام ندهی؛ در نتیجه از آن اشتباه یاد می‌گیری، از قدرت انتخابی که خداوند به تو داده استفاده می‌کنی و با فضاگشایی آن اشتباهات و دردها را حل می‌کنی و هدایت می‌شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۰۲۶

جمله قرآن امر و نهی است و وعید

امر کردن سنگِ مرمر را که دید؟

همه قرآن امر به انجام دادن یا انجام ندادن کاری می‌کند و وعده رستگاری، آزاد شدن از همانیدگی‌ها و زنده شدن به زندگی را می‌دهد. آیا قرآن به سنگ مرمر امر و نهی می‌کند؟ مسلماً نه. قرآن فقط به انسان که توانایی انتخاب دارد امر و نهی کرده‌است.



نکته: سه بیت اخیر می‌گوید که ما انسان‌ها قدرت انتخاب داریم، گرچه که در سبب‌سازی هستیم، من ذهنی داریم و به حادث‌ها توجه کرده‌ایم، ولی می‌توانیم با آموزش‌های مولانا به قدرت انتخابمان پی ببریم و مانند گذشته بر حسبِ تحکم من ذهنی انتخاب نکنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۲۰

جمله قرآن هست در قطع سبب

عزّ درویش و، هلاکِ بولهب

*عزّ: عزیز شدن، ارجمند شدن، ارجمندی

همه قرآن برای این آمده‌است که انسان با فضاگشایی سبب‌سازی ذهن را تعطیل کند، دچار حادث‌ها نشود و خود را در ذهن زندانی نکند؛ بنابراین کسی که درویش است و با فضاگشایی مرکزش را عدم می‌کند و از سبب‌سازی بیرون می‌پرد، عزیز و بزرگ می‌شود. اما کسی که زاییدهٔ جهل و از جنسِ حادث است و با من ذهنی‌اش پیش می‌رود، مانند «بولهب» که پدرِ جهل و درد است، هلاک می‌شود.

نکته ۱: انسانی که با حادث‌ها همانیده شده و با من ذهنی‌اش حرکت می‌کند، این آدم خَرّوب است، همه‌چیز را خراب کرده و خودش را هم هلاک می‌کند. ولی آن کسی که درویش می‌شود، در این لحظه فضا را باز می‌کند و می‌گوید من هیچ چیزی ندارم، او نجات پیدا می‌کند.

نکته ۲: حادث‌ها سبب می‌شوند که ما به سبب‌سازی ذهن بیفتیم، هر حادث باعث به‌وجود آمدن حادثی دیگر می‌شود و ما را از جنس اتفاق و از جنس حادث می‌کند. شما اتفاق نمی‌افتید. شما از جنس خدا هستید، باید به خدایتان زنده شوید. این که چیزها می‌آیند و می‌روند، اصلاً مهم نیست، مهم این است که شما به زندگی زنده می‌شوید یا نه؟



با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام

منابع: برنامه ۹۹۳ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان

خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۳ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

علّتی بتر ز پندارِ کمال

نیست اندر جانِ تو ای ذودلال

*ذودلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای من ذهنیِ عشوه‌گر، مرضی بدتر از داشتنِ یک هویت بدلی که تصور می‌کند کامل است و همه‌چیز را می‌داند، در جان تو وجود ندارد.

«بیت هندسی»

نکته: یکی از عوارضِ داشتنِ من‌ذهنی و این‌گونه زندگی کردنِ پندارِ کمال است. کسی که به خوابِ ذهن رفته و من‌ذهنی دارد در ذاتِ من‌ذهنی‌اش فکر می‌کند کامل است و وقتی خودش را با دیگران مقایسه می‌کند حتماً بهتر و برتر از دیگران درمی‌آید.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

کرده حقِ ناموس را صد من حدید

ای بسی بسته به بندِ ناپدید

*حدید: آهن

خداوند ناموس یا حیثیتِ بدلیِ من‌ذهنی را به‌اندازهٔ صد من آهن سنگین کرده‌است. چه بسیارند انسان‌هایی که با این بندِ ناپدید بسته شده‌اند.



«بیت هندسی»

نکته ۱: من ذهنی ناموس تولید می کند. ناموس بسیار خطرناک است و ما را محدود و تغییر را غیرممکن می کند؛ درحالی که ما انعطاف پذیر هستیم. ما می توانیم تحت تعلیم و تربیت مولانا قرار بگیریم و تغییر کنیم اما ناموس نمی گذارد چون کوچک می شویم.

نکته ۲: وقتی چیزها به شما برمی خورد یعنی ناموس دارید. به خدایت شما هیچ چیز بر نمی خورد، خداوند بی نهایت فساداری ست. شما به اندازه فساداری تان شبیه خداوند هستید. اگر بی نهایت فضاگشا باشید، خاصیت او را پیدا می کنید، خاصیت کش آمدن مال خداوند است. می بینیم خداوند به هر کسی، به هر صورتی فضا داده است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹

در تگِ جو هست سرگینِ ای فُتی

گرچه جو صافی نماید مر تو را

*فُتی: جوان، جوان مرد

ای انسان، زیرِ جوی به ظاهر آرام من ذهنی تو درد انباشته شده است؛ گرچه براساس سبک زندگی ات می خواهی آرام باشی، اما همین که کسی برحسبِ حادثها، تفاوتها و اختلافها چیزی به تو بگوید، یک دفعه واکنش نشان می دهی و این دردها و کثافات از زیر جو بالا می آیند.

«بیت هندسی»

نکته ۱: شما با این ابیات در خودتان بازبینی کنید که آیا این آرامشی که در چهره من است حقیقتاً آرامشِ خدایی ست یا من براساس پندار کمال خود را آرام و زنده به خدا می دانم و می گویم هیچ چیزی مرا عصبانی نمی کند؟



نکته ۲: پندار کمال، ناموس و درد از عوارض همانندگی ست و شما حادث را به جای اصل گرفته اید.

نکته ۳: از همان ابتدا که وارد این جهان می شویم هرچه می سازیم حادث است، غیر از سازنده ای که این ها را می سازد. هیچ حادثی نباید برای شما مهم باشد. پول، مالی که از دست داده اید، خانه، مقام سیاسی، اجتماعی و علمی همه حادث هستند، غیر از اصل شما که فراموش شده و مهم ترین چیز برای شماست. حادث ها هنگام مرگ همه از هم می پاشند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

حُکمِ حق گُسترد بهرِ ما بِساط

که بگوئید از طریقِ انبساط

*بساط: هر چیز گستردنی مانند فرش و سفره

خداوند این حکم را به ما کرده که این لحظه فقط از طریق انبساط با من صحبت کنید، نه با انقباض؛ یعنی فضاگشایی کنید و بگوئید نمی دانم.

«بیت هندسی»

نکته ۱: فضاگشایی یعنی هر چیزی که ذهنتان نشان می دهد مهم نیست و نمی تواند به مرکزتان بیاید، بنابراین فضا در درونتان گشوده می شود. این فضای گشوده شده، عدم، مهم تر از هر چیز دیگری است که ذهنتان نشان می دهد.

نکته ۲: مهم ندانستن حادث ها و هر چیزی که ذهن نشان می دهد، سبب می شود که جنس سکون و سکوت شما خودبه خود باز و بازتر شود، که همان این اصل شماست. اگر سکون و سکوت نباشد، بدن ما اداره نمی شود، اما عجیب است هشیاری ای که این بدن و حادث ها را ساخته، با همه این ها همانیده شده و فکر می کند این حادث ها مهم تر از خودش هستند.



نکته ۳: شما قدرت انتخاب و تشخیص دارید، پس این خلق کننده و امتداد خدا که شما هستید، مهم تر از همه چیز است و این حادثها نمی تواند به مرکز شما بیایند. حالا آن چیزی که از همه مهم تر است و خداگونگی شماست، باز می شود و شما می توانید با انبساط و فضاگشایی صحبت کنید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰

چون ملایک گوی: لا عِلْمَ لَنَا

تا بگیرد دستِ تو عَلَمَتَنَا

«مانند فرشتگان بگو: «ما را دانشی نیست.» تا «جز آنچه به ما آموختی.» دستِ تو را بگیرد.»

مانند فرشتگان بگو: من برحسبِ ذهن چیزی نمی دانم، حادثها را به مرکزت نیاور و فضا را باز کن، تا آن علمی که خداوند با فضاگشایی در این لحظه به تو می دهد، دستت را بگیرد و «قضا و کُنْ فَکَانَ» به کار بیفتد.

«بیت هندسی»

نکته ۱: اگر مرکزتان عدم باشد و شما فضاگشا باشید از طرف زندگی یک فکر خلاق به ذهن شما می رسد و زندگی از طریق شما صحبت می کند.

نکته ۲: کسی که فضاگشا باشد، قضاوت نمی کند. قضاوت موقعی رُخ می دهد که ما حادثها را مهم می دانیم، برحسب زمان مجازی ذهن و وجودمان را اندازه می گیریم.

نکته ۳: کسی که با بدنش همانیده شده، مرتب در ذهنش محاسبه می کند که آیا من برحسبِ مزایای جسمی از دیگران خوشگل تر، قوی تر و برتر هستم؟ اما اگر با بدن یا باورها همانیده نباشد دیگر برحسبِ آنها خودش را با دیگران مقایسه نمی کند و میل همکاری و کمک به دیگران در او به وجود می آید. می گوید اگر هر کدام از ما به حضور برسیم و بیشتر فضاگشا باشیم، به هم و به مقصود اصلی مان کمک می کنیم و درد به وجود نمی آوریم.



نکته ۴: در برنامه ۹۹۲ یاد گرفتیم که همهٔ انسان‌ها در کاروانسرای گیر کرده‌اند که اطرافش را برف و یخبندان محاصره کرده و می‌ترسند بیرون بروند. اگر خورشید خدا بر برف دردهای انسان بتابد و آن را آب کند، او می‌تواند پرواز کند و از این کاروانسرا بیرون برود. بنابراین ما باید در این کاروانسرا به همدیگر کمک کنیم. ما بر حسب تفاوت باورها همدیگر را می‌کشیم، براساس حرص پول و زمین و ناموس با هم می‌جنگیم و می‌خواهیم ثابت کنیم که مهم‌تر از انسان‌های دیگر هستیم.

نکته ۵: بسیار مهم است که ما لحظه‌به‌لحظه حواسمان به خودمان باشد. اگر دیدیم منقبض شدیم، می‌دانیم که یک حادثی از ذهن به مرکز ما آمده، آن را از مرکزمان بیرون کرده، فضا را در اطراف آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد باز می‌کنیم و لحظه‌به‌لحظه نمی‌دانم را پیشهٔ خود می‌کنیم.

قرآن کریم، سورهٔ بقره (۲)، آیه ۳۲

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ۚ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»

«گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

دَمِ او جان دَهَدَت رَو ز نَفَخْتُ بپذیر

کارِ او کُن فیکون است نه موقوفِ علل

*نَفَخْتُ: دمیدم.

ای انسان، هر لحظه که فضا را باز می‌کنی، دم زندگی با «قضا و کُن فکان» وارد وجودت می‌شود، برو از آیه «نَفَخْتُ» یعنی «روح خود را در تو دمیدم» یاد بگیر. کار خداوند «قضا و کُن فکان» است؛ او می‌گوید بشو و می‌شود. این «بشو و می‌شود» و تغییرات زندگی تو موقوفِ علل و سبب‌سازی ذهن نیست.



«بیت هندسی»

نکته: «نفخت» یعنی دمیدم در شما. یعنی پس از این که جنس ما در شکم مادرمان ساخته می شود و سپس بیرون می آییم، باید «نفخت» باشد یعنی خداوند هر لحظه با فضاگشایی در ما بدمد، از طریق ما صحبت کند، ما به وسیله سبب سازی صحبت نکنیم و او می گوید بشو و می شود. زندگی این گونه روی ما باز می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

تا کنی مر غیر را حَبَر و سَنی

خویش را بدخو و خالی می کنی

*حَبَر: دانشمند، دانا

*سَنی: رفیع، بلندمرتبه

اگر تمرکزت را روی دیگران بگذاری و بخواهی آن ها را به راه راست هدایت کرده و دانشمند کنی، خودت را بدخو و خالی می کنی و حالت خراب می شود.

«بیت هندسی»

نکته: شما باید هر لحظه به خودتان تلقین کنید که من باید حواسم به خودم باشد تا شمع عشق و خرد خودم را روشن نگه دارم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

مردۀ خود را رها کرده ست او

مردۀ بیگانه را جوید رَفو



انسان مرده من ذهنی خودش را رها کرده است و می خواهد مرده من ذهنی یکی دیگر را زنده کند. او باید خودش، خودش را درست کند و مرده خودش را زنده کند. نمی تواند من ذهنی یکی دیگر را با زور و با نصیحت درست کند.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

دیده آ، بر دیگران نوحه گری

مدتی بنشین و بر خود می گری

ای چشم من، تا به حال به عنوان من ذهنی برای دیگران گریه کردی، یک مدتی بنشین و به حال خودت گریه کن؛ حواست به خودت باشد، ایرادهایت را پیدا کن و خودت را زنده کن.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

از قرین بی قول و گفت و گوی او

خو بدزد دل نهان از خوی او

دل ما حتی بدون این که باهم حرف بزنیم به طور پنهانی از دل قرین خود خو می دزدد و تحت تأثیر آن قرار می گیرد.

«بیت هندسی»



نکته ۱:

دو فن من ذهنی که شما را با آن زمین می‌زند قرین بد و تمرکز روی دیگران است. قرین می‌تواند یک کتاب بد، دوست بد، برنامه تلویزیونی بد و یا افراد خانواده باشد. ما نمی‌توانیم از خانواده‌مان فرار کنیم، بنابراین هر جا دیدید که یک قرین مخرب می‌آید، باید توانایی فضاگشایی تان را بیشتر کنید.

نکته ۲:

این ابیات نمی‌گویند که شما از دست پدر و مادر خود فرار کنید. ولی وقتی آن‌ها حرف‌های مخرب می‌زنند، باید فضا را باز کنید. صبر و فضاگشایی ابزار ورزش معنوی ما هستند.

نکته ۳:

من ذهنی ما ممکن است خودش قرین بد کسی دیگر باشد و این برچسب هم به دیگران بزند که قرین نمی‌گذارد من روی خودم کار کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها

از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها

هم ارتعاش زندگی و عشق و هم ارتعاش بد مثل کینه از سینه‌ای به سینه دیگر از راه پنهان، بدون گفت‌وگو انتقال پیدا می‌کند. [پس اگر کسی من ذهنی دارد ارتعاشش به مرکز ما اثر می‌کند، اگر هم به عشق زنده شده‌است، ارتعاش زندگی‌اش به مرکز ما اثر می‌کند].

«بیت هندسی»

نکته: شما باید اطراف آدم‌هایی باشید که به زندگی زنده هستند، اگر هم چنین کسانی اطراف شما نیستند، دائماً شعر مولانا را بخوانید؛ در این صورت شما با مولانا قرین شده‌اید.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۸۵۶

گرگِ درنده‌ست نفسِ بد، یقین

چه بهانه می‌نهی بر هر قرین؟

ای انسان، یقیناً نفسِ بد و من‌ذهنی تو بدترین قرینِ توست که همچون گرگی درنده، هر لحظه تو را می‌درد؛ پس اول از عهده‌ او برییا و همه‌چیز را گردن قرین‌های بیرونی و اطرافیانِ خود نینداز.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴

بر قرینِ خویش مَفْزا در صِفَت

کَانَ فراقِ آرَد یقین در عاقبت

ای انسان، در صِفَتِ حرفِ زدن برحسب سبب‌سازیِ ذهن بر قرینِ اصلیِ خودت که خداوند است، پیشی نگیر؛ زیرا اگر این کار را بکنی، حتماً از خداوند جدا می‌شوی.

«بیت هندسی»

نکته ۱: مهم‌ترین قرین ما که دائماً با ماست خودِ خداوند و زندگی است.



نکته ۲: اگر با من ذهنی تان تندتند حرف می‌زنید، در حرف‌هایتان گم می‌شوید، حادث‌ها را به مرکزتان می‌آورید، سبب‌سازی می‌کنید و من ذهنی را ادامه می‌دهید، نه حرف‌های خودتان را می‌فهمید، نه خداوند می‌تواند به گوش شما چیزی بگوید.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام

منابع: برنامه ۹۹۳ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

